



مسعود ریاحی / روزنامه نگار

زندگی پر از روایت‌های منحصر به فرد است. هربار در این صفحه به یکی از جزئیات ریز و درشت زندگی روزمره خواهیم پرداخت؛ جزئیاتی به ظاهر بی اهمیت که ما را به فهم کلیت زندگی می‌رسانند. این بار مسعود ریاحی درباره مجموعه عکس «فشردگی در توکیو» اثر مایکل وولف نوشته؛ عکس‌هایی که روایت فشردگی و ازدحام شهرهای مدرن اند و استیصال شهروندان.

۷+ | جراز کل



فشردگی در توکیو، یک فشردگی استعاری است؛ سوژه‌ای که هرروز در این فرم‌ها زندگی را از سر می‌گذراند، رفتار و گفتار و حرکت تازه‌ای از خود نشان خواهد داد. این سوژه، نوع بودنش را در این وضعیت، مجدداً باز تعریف خواهد کرد و در این فرم، ماندن و بقای تازه را خواهد جست

وضعیتی که وولف آن را نمایش داده، وضعیتی است که دست به خلق سوژه‌هایی زده که این فشردگی، در آن بهنجار و عادی‌سازی شده است. مجموعه وولف، ویتترین سوژه‌های تازه‌ای است که اینگونه بودن خودشان را در یک فرم مدرن به نام مترو، ادراک و احساس می‌کنند. این فرم، در جای‌جای شهرها و کلانشهرهای دیگر مدرن نیز دیده می‌شود؛ در جایی که مفهوم خانه گاهی تبدیل به یک واحد بیست و پنج متری یا سی متر مربعی می‌شود، واحد کوچکی که خود نیز در میان انبوهی از واحدهای دیگر، فشرده شده است. فشردگی در توکیو، یک فشردگی استعاری است. سوژه‌ای که هرروز در این فرم‌ها زندگی را از سر می‌گذراند، رفتار و گفتار و حرکت تازه‌ای از خود نشان خواهد داد. این سوژه، نوع بودنش را در این وضعیت، مجدداً باز تعریف خواهد کرد و در این فرم، ماندن و بقای تازه را خواهد جست.

بقا و گذراندن زندگی در چنین وضعیتی، بدون تهدید دیدن دیگری، یا بدون اضافه دیدن دیگری ممکن است؟ هنگامی که سوژه، خود را جا مانده از قطار می‌بیند، هنگامی که حتی ممکن است از قطار بعدی نیز جا بماند؛ چراکه گنجایش واگن، به اندازه تعداد سوژه‌ها نیست؛ چه تغییری در رفتار خود ایجاد خواهد کرد؟ آیا آن قدر منتظر خواهد ماند تا قطاری از راه برسد که او می‌تواند به آرامی، بدون هل دادن، بدون ایجاد فشردگی، سوار شود؟ آیا او حتی اگر تصمیم به چنین انتظاری داشته باشد، امکان آن انتظار را دارد؟ آیا می‌تواند دیرتر به سر کار برود؟ آیا می‌تواند خیلی دیرتر از آنچه قرار بوده، به مقصد برسد؟ آیا هرروز و هرشب امکان روانی و بدنی این انتظار را خواهد داشت؟

این سوژه می‌تواند به چنین وضعیتی اعتراض کند، می‌تواند در برابر تغییر رفتارش مقاومت کند، بسرعت پایین توسعه حمل و نقل عمومی نقد و اعتراض وارد کند، به دستگاه‌های مسئول فشار بیاورد و مانند آن. این مقاومت‌ها ممکن است از سوژه‌ها سر بزند و احتمالاً سر زده. اما این فرم، این ساختار و ساختارهای مشابه، در جای‌جای زندگی روزمره یک شهر مدرن یا یک کلانشهر مدرن، تکرار می‌شود. آن قدر که گویی اصلاً شهر با چنین فرم‌هایی است که خود را تعریف می‌کند. تو گویی اینها بخشی از تناقضات و فرم‌های تراژیک مدرن اند؛ هرچند، می‌توانند تغییراتی داشته باشند، هرچند می‌توانند بهتر از چیزی که اکنون هستند، باشند.

قاب‌های وولف، ویتترین‌های کوچک و فشرده‌ای هستند از تناقضات و جنبه تراژیک زندگی روزمره اکنون. ویتترین‌هایی که گویی سوژه‌های درون آن تحت شکلی از مجازات انضباطی‌ای که «بهنجار» و «بدیهی» شده، هستند. سوژه‌هایی که در چنین فرم‌هایی هم رؤیت‌پذیرتر هستند، هم تو گویی رام شده و آرام، خسته و چسبیده به هم، تنها و در جمعیتی انبوه از تنهاییان.

نگاهی به مجموعه عکس

مایکل وولف

ویتترین فشردگی



شیشه‌های بخار کرده، گویی برای‌شان سخت است؛ پنداری که «گیرکرده» باشند در یک وضعیت، در یک محفظه آهنی و شیشه‌ای و اینگونه رؤیت‌پذیر شده‌اند، کنترل شده‌اند، رام، گیرافتاده، نفس تنگ شده، اندوهگین، ناچار؛ پشت ویتترین وضعیت عامی که می‌توان تکثیرش را در جای‌جای جهان، جُست. این، تناقض و تراژدی وضعیت است. شهر، بزرگ است، باید برای رفت و آمد در آن، سوار دستگاه‌هایی شد؛ فاصله‌ها طولانی است؛ از طرفی برای حمل و نقل ارزان‌تر [یا فقدان وسیله‌ای شخصی]، مجبوری با وسیله‌ای عمومی جابه‌جا شوی. وسیله عمومی، به اندازه نیاز عمومی نیست. سوژه، «دیگری» را تهدید و اضافه و رقیب خواهد دید؛ او را هُل خواهد داد، فشار خواهد داد و اگر شانس سوار شدن بیابد، به شیشه‌های بخار کرده، خواهد چسبید؛ این تراژدی مدرن روزمره بسیاری از سوژه‌های معاصر است.

مایکل وولف (Michael wolf) در سال ۲۰۱۰ مجموعه عکسی را منتشر کرد با نام: «فشردگی در توکیو» (Tokyo compression)؛ او، عکس‌های این مجموعه را از پشت شیشه‌های واگن مترو گرفته بود. زمانی که بسیاری از افراد به دلیل جمعیت بالای درون واگن، گاه به شیشه چسبیده‌اند یا از فرط شلوغی و ازدحام، به یکدیگر طوری چسبیده‌اند که گویی در حال تماشای توده‌ای از بدن‌ها، از پشت ویتترین هستیم.

وولف بیش‌تر عکس‌های این مجموعه را نیز در فصل سرما گرفته و بخار شیشه‌هایی که گاه مشاهده می‌شود، از آن جهت است. عکس‌های فشردگی در توکیو، گویی از پشت یک ویتترین نمادین گرفته شده‌اند [چیزهایی پشت شیشه‌هاست و تماشایش می‌کنیم]، ویتترینی از وضعیتی که از توکیو، کش می‌آید و پنداری، وضعیت عام و غالبی از اکثر کلانشهرهای مدرن است. آنچه رخ داده است و وولف از آنها عکاسی کرده، مسأله‌ای است روزمره و بدیهی؛ آدم‌ها سوار مترو شده‌اند؛ به نحوی که فشردگی درون واگن افراد را به شیشه چسبانده. اما این اتفاق، به سبب «تکرار» ش، نه تنها در توکیو، که در بسیاری از نقاط دیگر جهان، نه تازه است و نه کم‌تکرار. اما آنچه در اینجا رخ داده، مسأله‌مند شدن این امر بدیهی است؛ «غریب» شدن امر آشنایی است که هرروز می‌تواند توسط تمام افراد حاضر در آن موقعیت، رؤیت شود. قاب‌های وولف است که این امر آشنا را گاه هولناک می‌کند، گاه مشمزنکننده، گاه ترحم‌برانگیز، گاه خشمگین و گاه مستأصل. چهره‌های پیدا و ناپیدای قاب‌های وولف، گویی تحت مجازاتی انضباطی، به شیشه چسبیده‌اند؛ «نفس» کشیدن، پشت آن